

مبانی کلامی مهدویت

● آیت الله جعفر سبحانی

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على خير خلقه و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين و ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون.

از تأسیس چنین گروه و مؤسسه‌ای برای شناخت امام زمان (عج) بسیار خوشحال و مسرورم. خداوند به آن کسی که این اندیشه را مطرح و این جمع را دعوت و مقدمات کار را فراهم کرده، در دو جهان توفیق دهد. شما می‌دانید که امروز هجوم بر مسأله‌ی امام زمان (عج) بیش از هر زمانی است؛ چون انقلاب به نام ولایت فقیه انجام شده و ولایت فقیه هم شعبه‌ای از ولایت امام زمان (عج) است. پس دشمنان به فکر افتادند به جای این که با ولایت فقیه مبارزه کنند و این شاخه را بزنند، ریشه را بزنند. به هر حال، اگرچه این هجوم‌ها ضرر دارد، ولی دارای فوایدی نیز خواهد بود؛ زیرا سبب می‌شود ما در اصول عقاید خودمان بیشتر کار کنیم. یعنی همین طور که در فقه بیشتر کار کرده‌ایم و تا حدی فقه را شسته و رفته مطرح می‌کنیم، می‌توانیم عقاید را هم به صورت شسته و رفته مطرح کنیم. در میان پرانتز بد نیست این تاریخچه‌ها را از ما بشنوید. ما می‌میریم و این‌ها شنیده نمی‌شود. شیخ مهدی حکمی یکی از علمای پایین شهر قم بود. او پسری داشت که طلبه بود که هم بحث آقای بدلا بود. بالاخره از

بیوت علم هم کسانی مصداق این آیه می شوند که: *يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ*. او در سال ۱۳۲۲ شمسی کتابی به نام *اسرار هزار ساله* نوشت. این کتاب در آن زمان خیلی صدا کرد و علمای تهران و شهرستان خواهان جواب دادن به آن شدند. چند نفر جواب نوشتند. در میان آن‌ها، جواب امام مرغوب بود و آن را انتخاب کردند. بعد آن طرف، به امام پیغام داده بود. خود حضرت امام خمینی علیه السلام به من فرمود، که وی به من پیغام داد که من به این شبهات معتقد نبودم، ولی جوان‌ها این‌ها را مطرح می‌کردند. من هم دیدم که شما [روحانیت] عکس العملی نشان نمی‌دهید، این‌ها را نوشتم و چاپ کردم تا شما حرکتی کنید و جواب این‌ها را تهیه کنید. [حالا این عذر بوده یا نبوده، معلوم نیست]، همین سبب شد که کشف الاسرار مقداری از شبهات را حل کرد. یعنی اگر آن کتاب نبود، کشف اسرار نبود. بالاخره آفرینش شیطان، مایه‌ی تکامل ماست. دشمن، مایه‌ی تکامل است. اگر در شهر یک داروخانه باشد، پیشرفتی در آن نیست. اما اگر دو داروخانه باشد، رقابت هست. بالاخره این کتاب‌ها سبب می‌شود که ما در مسایل عقیدتی بیشتر کار کنیم و فکر و مطالعه داشته باشیم. استادی داشتم به نام مرحوم آیت‌الله حاج محمد حسین خیابانی. ایشان به نقل از استادش، مرحوم شریعت اصفهانی (که استاد مرحوم آقای بروجردی هم بود) گفت: «ما باید بکوشیم همان‌گونه که اخبار فقه منقح شده است، اخبار عقاید را هم منقح کنیم، زیرا در میان این‌ها اسرائیلیات، مسیحیات، مجوسیات و روایات غلات هست». این مسأله یکی از آرزوهای آن مرد بزرگ بود. بنابراین از این‌که آقایان در میان عقاید، این بخش مهم را به عهده گرفته‌اند، تشکر می‌کنم. این جلسه هم یک نوع تقدیری است از آقایان. برگردیم به مبانی کلامی مهدویت. ما همه را نمی‌گوییم. مقداری را می‌گوییم، بقیه هم برای فرصتی دیگر بماند.

مبانی کلامی مهدویت گاهی مبانی نقلی و گاهی مبانی عقلی است. مبانی نقلی به دو قسم از روایات برمی‌گردد؛ یک قسم احادیثی است که روی اثنی عشر تکیه می‌کند. اهل سنت این روایات را خیلی خوب نقل کرده‌اند. نمی‌گوییم بهتر از ما ولی خیلی

خوب نقل کرده‌اند. مسلم نیشابوری در جلد پنجم صحیح خودش؛ باب الامارة این روایات را به خوبی آورده است. البته بخاری هم آورده است. من این روایات را در کتاب *اضواء علی عقاید الشیعة الامامیة* آورده‌ام.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از وجود دوازده خلیفه خبر می‌دهد و تعبیراتش این است: لا یزال الاسلام عزیزاً^۱ در جای دیگر دارد: لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً.^۲ در جای دیگر دارد: لا یزال الدین قائماً.^۳ در جای دیگر می‌گوید: لا یزال امر امتی صالحاً.^۴ یا: لا یزال امر هذه الامة ظاهراً حتی یمضی فیهم اثنی عشر امیراً من قریش^۵ حتی در جایی دیگر می‌گوید: یلیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش و ان عددهم کعدد نقباء بنی اسرائیل.^۶ دوازده خلیفه، صفات و علایمی دارند. علایمشان این است که: لا یزال الاسلام عزیزاً، منیعاً، قائماً، صالحاً. این دوازده خلیفه چه کسانی‌اند؟ ظاهر این است که دوازده خلیفه بعد از پیغمبر باید پشت سرهم بیاید. در «تاریخ الخلفا» این‌ها نقل شده است.

پرسش: روایت نمی‌گوید آنان پشت سرهم هستند؟

پاسخ: برعکس، در روایت آمده است: کم یملک من هذه الامة من خلیفة؟ فقال عبدالله بن مسعود. ما سئلنی عنها احد منذ قدمت العراق قبلک. ثم قال: نعم و قد سئلنا رسول الله، فقال: اثنی عشر کعدة نُّقباء بنی اسرائیل.^۷ نقبای بنی اسرائیل مسلسل و پشت سرهم بودند. علاوه بر این تشبیه، اگر بین این خلفا فاصله‌ی زمانی بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد. ظاهر این است که ایشان گفته است: من دوازده نفر را برای دوازده نسل وضع کرده‌ام. یعنی نسل متصل مثل نقبای بنی اسرائیل. منفصل بودن، یک چیز غیر عادی است. اگر چنین بود، حضرت به آن اشاره می‌کرد می‌فرمود. همه قبول دارند که متصل است، ولی متحیرند که این‌ها را چگونه تطبیق کنند. [مثلاً]، زمان خلافت معتصم عباسی خلفا از دوازده نفر بیشتر بودند. عجیب این‌که سیوطی چهار نفر را می‌گوید و بعد به یزید می‌رسد و می‌گوید نمی‌شود. بعد در معاویه هم تردید می‌کند. بعد بچه‌های عبدالملک و دو سه نفر از بنی عباس را می‌آورد. در حالی که ما می‌دانیم هیچ کدام از این صفات در آن‌ها نبوده است. اساساً آن‌ها این صفات را

نداشتند. ما باید دوازده نفری را پیدا کنیم که پشت سر هم بیایند به عدد نقبای بنی اسرائیل و عزت و مناعت و عظمت داشته باشند. در تاریخ، جز این دوازده نفر پشت سر هم و مسلسل، کسی نبوده است. ما باید این دوازده نفر را از غیر این‌ها بشناسیم. این یکی از مبانی کلامی نقلی است. مبناي کلامی نقلی دیگر روایاتی است که به طور مشخص درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) مطرح شده است. بنابراین، در مبانی کلامی منقول دو قسم روایات است؛ یک قسم اثنی عشر است با این صفاتی که گفتیم. این در روایات اهل سنت بود. اما در روایات شیعه، نام حضرت را هم برده است. از جمله در حدیث جابر. اکنون بهترین کتاب درباره‌ی ائمه‌ی اثنی عشر، توسط اخوی آقای آل طه نوشته شده و جامعه‌ی مدرسین چاپ کرده است. قبل از ایشان، شیخ حر عاملی کتابی به نام *المعجزات و اثبات الهداة* دارد که در آن جا هم ائمه‌ی اثنی عشر موجود است. ولی ایشان خیلی بهتر جمع کرده است. این مجموعه، روایات متواتر است. محال است که مردم بنشینند و به دروغ چنین روایاتی را جمع کنند. بنابراین، یک مبناي کار، کتب حدیثی اهل سنت و روایات ما است. از نظر اهل سنت، اسمش نیست ولی از نظر اهل شیعه هست. چنان‌که در این باب، روایات متعددی است فقط روایت مشهوری که از جابر نقل شده، یک مشکل تاریخی دارد که باید حل کنیم چون جابر در سال ۷۶ هـ ق فوت کرده و امام باقر علیه السلام بعد از سال ۹۴ هـ ق به امامت رسیده است. باید گفت ظاهراً در ذکر دوران روایت، اشتباه شده است. آن‌جا علی بن حسین علیه السلام است و اسمش امام باقر علیه السلام آمده است. یا این‌که حضرت باقر علیه السلام است، ولی در زمان امامتش نیست.

پرسش: کدام حدیث را می‌فرمایید؟

پاسخ: همان حدیثی که می‌گوید جابر در کوچه‌های مدینه می‌گذشت و به امام باقر علیه السلام برخورد کرد و به آن حضرت گفت: یا محمد بن علی! پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته است که به شما سلام برسانم و لوحی را به آن حضرت داد. این مسأله مقداری، مشکل تاریخی دارد. نمی‌گویم این قابل حل نیست؛ چون شما که در این وادی هستید، باید

این را حل کنید، چون این ماجرا در دوران امام علی بن حسین علیه السلام است و شایسته است که جابر این مسأله را با علی بن حسین علیه السلام در میان بگذارد نه با امام باقر علیه السلام. این لوح را باید به امام زمانش نشان دهد نه به فرزند امامی که بعدها امام خواهد شد. پس، نه رؤیت را منکریم، نه سلامش را، ولی این لوح را باید به علی بن حسین علیه السلام نشان می داد. حالا این با تحقیق به دست می آید.

یک سری روایات به طور مشخص درباره‌ی حضرت مهدی (عج) آمده است: «لؤلؤم یبق من الدنیا».^۸ مجموعه‌ی روایت‌های مربوط به حضرت مهدی (عج) یا به نام است یا به صفات است. ولی در روایات اثنی عشر، کلی است. اما مبانی کلامی عقلانی، شما می دانید که عقل نمی تواند هیچ وقت فرد مشخصی را برساند. ما نمی توانیم، روی فرد برهان عقلی اقامه کنیم. برهان عقلی روی کلی اقامه می شود. پس قهراً باید فرد آن را پیدا کرد. یکی از مبانی برهان عقلی این است که نبوت و امامت، یک فیض معنوی است. از نظر کلیمیان، با مرگ موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم بالا قطع شده است. بعد از فوت موسی وحی ای نیست. در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیماً رابط باشد. در مقابل، مسیحی‌ها گفته‌اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السلام باقی است. البته منظور ما از مسیحیان، پروتستان‌ها هستند؛ چون کاتولیک‌ها، مسیح را خدا می دانند. پروتستان‌ها می گویند این ارتباط بشر از نظر وحی باقی بوده، ولی با به دار آویختن مسیح قطع شده است. مسلمانان هم می گویند که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باقی است. اهل سنت می گویند که این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بود، با فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله قطع شد. پس ارتباط بشر با عالم بالا قطع شد.

حال سؤال این است که مگر خلف بدتر از سلف است؟ آیا خلف از نظر کمالات، از سلف، کم تر است؟ چرا خدا چنین فیضی را به آنها داده، اما این فیض را به ما نداده است؟ مگر ما از آنها کم تر هستیم؟ شیعه‌ی امامیه این مشکل را حل کرده است. ارتباط به صورت نبوت نیست، که رسالت، تکالیف و دین جدیدی باشد.

بلکه فیض الهی به واسطه‌ی انسان کاملی برقرار است و از طریق این انسان کامل به بشر می‌رسد، و امروزه آن واسطه حضرت حجت (عج) است. مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله این برهان را از فرد مسیحی به نام پروفیسور گربن نقل کرده است که با ایشان مناظره می‌کرد و هر پانزده روز به تهران می‌رفت. این مطلب یادم نیست در نوشته‌ها باشد، ولی به طور شفاهی از ایشان برای ما نقل کردند و خیلی از این بیان لذت می‌برد. البته در این جا شلوغ نشود که بگویند: پس شما می‌گویید که خاتمیت نیست. نه خاتمیت هست، ولی نبوت مختومه است. بلکه جامع امامت در نبوت هم وجود دارد. منتها باید انسان کاملی، رابط باشد که بتواند بشرهایی را تربیت کند، به عقیده‌ی شیعه، رابطه به وسیله‌ی او باقی است، ولی به عقیده‌ی آنها، مختومه است. اهل سنت و کسانی که منکر وجود چنین امامی هستند، در مقابل این سؤال مانده‌اند: که چرا خلف، باید از این فیض محروم باشد، در حالی که خلف از سلف کم‌تر نیست؟ مسلماً کمالاتی که الان خلف دارد، هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته‌اند. ما می‌گوییم این کمالی که در امت اسلامی هست، باقی است، لیک نه در لباس نبوت و رسالت، بلکه در لباس امامت.

برهان عقلی، شخص امام زمان علیه‌السلام را ثابت نمی‌کند، بلکه روی کلی کار می‌کند. بنابراین، امامت بعد از حضرت مهدی علیه‌السلام، دوره‌ی جدیدی دارد. این بنای خوبی است، ولی به شرط این که انسان عارفی باشد که این‌ها را بچشد. خیلی‌ها عرفان و فلسفه را می‌خوانند و می‌گویند، اما نچشیده‌اند. اگر انسانی باشد که این‌ها را چشیده باشد و ارتباط انسان با خدا را بداند و مقام امام را در جامعه درک کند، خیلی حرف است.

پرسش: حضرت ادريس و عيسى علیه‌السلام که نمرده‌اند، آیا واسطه‌ی فیض نیستند؟

درباره‌ی حضرت ادريس علیه‌السلام، ما هیچ دلیلی برای حیاتش نداریم. حضرت مسیح علیه‌السلام هم در جامعه نیست: رفته الله الیه.^۹ ما کسی را می‌خواهیم که در جامعه باشد. خضر، نبی نبود، ولی انسان صالحی بود. اما این که خضر هم الان زنده است،

قطعی نیست. البته منافاتی ندارد دو تا باشد، ولی بر وجودشان، قطع نداریم. شما این متن را در *المیزان* مطالعه بفرمایید: در تفسیر آیه‌ی *قال انی جاعلک لناس اماماً*.^{۱۰} می‌گوید: این طور نیست که امام زمان علیه السلام فقط به درد آن زمان بخورد و الآن لازم نباشد. در حالی که الآن هم فیض امام از نظر افاضه‌ی قلوب و هدایت رساندن کمتر از آن زمان نیست. پس منظور این نیست که ایشان را فقط برای آن زمان نگاه داشته‌ایم. الآن از او استفاده نمی‌کنیم. در روایات واژه‌ای به نام ابدال هست. به آن‌ها که تربیت یافته‌ی همین امام هستند، ابدال می‌گوییم. آن‌ها کسانی هستند که تحت تربیت حضرت هستند. حضرت در قلوب‌شان، تصرف می‌کند و ارواح‌شان را تکامل می‌بخشد. آن‌ها با امام در ارتباط هستند. البته هر کسی که بگوید من با امام مربوطم، دروغ است. ارتباط با امام زمان علیه السلام به این آسانی نیست که در این کتاب‌ها به عنوان ملاقات با امام زمان علیه السلام می‌نویسند. این‌ها درست نیست. اما ابدال درست است؛ شخصیت‌هایی که تحت تصرف و هدایتند.

در روایت دارد که کمیل در عراق بود، ولی حضرت در او تصرف می‌کرد. ام سلمه می‌گوید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌ی کمیل با علی علیه السلام بسیار سخن می‌گفت که ما چنین صحابه‌ای در آینده خواهیم داشت. البته باید بگویم نباید فریب هر مدعی را خورد. کسانی که به این مقام برسند، کتوم هستند و به کسی نمی‌گویند. این کارها که جلسه‌ای تشکیل دهیم و جایی را برای آقا امام زمان علیه السلام خالی بگذاریم و... درویشی است. این‌ها را باور نکنید. شما برهانی و عقلانی باشید. چند نفر به جماران آمده بودند که: آقا! ما با حضرت ارتباطی داریم و اجازه بدهید که ما با امام ملاقات بکنیم. ایشان گفته بود: من کتابی دارم که گم شده است. جای آن را از ایشان پرسید. آن‌ها هم رفتند و دیگر نیامدند. من فکر می‌کنم که دیوان ایشان بوده است. امام دیوانی داشت. حال چه کسی برده بود، معلوم نیست. پس به این زودی باور نکنید. البته پاکدامن‌های بسیاری هستند که ملاقات می‌کنند.

در هر حال، چرا خدا این فیض را به سلف داد، ولی به خلف نداد تا انسان کاملاً

در میان جامعه باشد و این جامعه را تربیت الهی و معنوی کند. آیا بودن در چنین فیضی بهتر است یا خیر، نبودنش بهتر است؟ مسلماً بودنش بهتر است. چرا آن را به آل موسی دادی، به آل فرعون دادی، ولی به ما ندادی؟ حال آنکه در میان ما، شیخ الرئیس است. شیخ اشراق است. میرداماد است. فقها و بزرگان هستند.

پرسش: آیا با تکامل علم، ما به چنین چیزی نیاز داریم؟

پاسخ: علم در مسایل صنعتی پیشرفت کرده، ولی علم در الهیات عقب رفته است. اگر الهیات مسیحی را ببینید، می فهمید که با الهیات ما قابل قیاس نیست. شما فکر می کنید الهیات در فرانسه پیش رفته است؟ بله، از نظر فرش بافی، صنعت، هواپیما و... پیشرفت کردند، ولی از نظر معنویت پیشرفت نکردند.

برهان دوم درباره‌ی امام زمان علیه السلام، قاعده‌ی لطف است. این غیر از اولی است. اولی این بود که وجود امام زمان علیه السلام فیضی است که در میان سلف بوده است، پس چرا در خلف نباشد؟ چه شد که برای آن چنان موجوداتی، چنان کمالی بفرستد، ولی برای ما نفرستد شما چه طور آن گل خوش بو را به آن‌ها دادید، ولی به ما ندادید. در واقع، این منع فیض است. علت می خواهد. آیا ما نالایقیم؟ نالایق نیستیم؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست. پس بفرماید این با عدل الهی یا با لطف الهی سازگار نیست.

پرسش: آیا نمی شود گفت که ما الآن از هدایت الهی بی نیازیم؟

پاسخ: اگر از هدایت‌های الهی بی نیاز بودیم، پس این همه اختلاف چیست؟ بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ فرعی وجود ندارد که در آن، اختلاف نباشد. اگر نیازی نبود، باید وحدت کلمه بود. در حالی که روز به روز دایره‌ی اختلافات بیشتر می شود. این معنا باید طوری باشد که بشر بگوید من آن قدر به تکامل رسیده‌ام که به هدایت الهی نیازی ندارم. بقیه اش را با عقل می روم. البته ما نمی گوییم که وجود امام، علت تامه‌ی رفع اختلاف است. طرف هم باید قابلیت داشته باشد. آن‌ها که نادان و متعصبند و امام را زندانی می کردند، در این میان، تقصیر صاحب خانه چیست؟ آن چه از نظر

عقل باید در اختیار بشر بگذارد، گذاشته است. مثل این است که من دبیرستانی، بیمارستانی، طبیعی، معلمی ساخته‌ام ولی بچه‌ها از آن بهره‌ای نمی‌برند. هر چه هست از قامت ناسازبی اندام ماست.

و اما برهان لطف از زمان مرحوم کلینی رحمته الله علیه و صدوق رحمته الله علیه به این طرف نقل است. مرحوم شیخ اسدالله تستری کتابی به نام کشف القناع عن حجة الاجماع دارد که سنگی چاپ شده است. در آن جا برهان لطف را مفصل بحث می‌کند. عصاره‌ی آن را در جلد سوم کتاب المحصول آورده‌ام. دیگر کتاب‌ها مانند بحار و کتاب‌های کلامی هم این بحث را دارند. ولی تستری دقیق و جامع بحث کرده است، به گونه‌ای که قبل و بعد از آن، چنین جامع ندیده‌ام.

قاعده‌ی لطف ایجاب می‌کند که در میان جامعه‌ی ما، امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق باز بدارد. از همین رو، می‌گوییم اجماع حجت است. قاعده‌ی لطف به این معناست که ریسی در میان مردم باشد و ریسی که نمی‌تواند نسبت به جامعه، بی تفاوت باشد. اگر همه‌ی آن‌ها بر بت پرستی جمع شوند و او حرف نزند یا برای شرک جمع شوند و حرف نزند، می‌گویند قاعده‌ی لطف تمام نیست. اصل معنا این است که باید در میان جامعه، یک انسان کامل و رییس مطلق باشد و مراقب جمعیت، باشد که این‌ها به طور مطلق، گمراه نشوند. همین اندازه که برگناه و خلاف و باطل، اجماع نکنند، برای ما کافی است. اگر تفصیل آن را بخواهید، در کشف القناع عن حجة الاجماع است که دوازده برهان برای قاعده‌ی لطف آورده است. اگر مختصر آن‌ها را می‌خواهید، در جلد سوم المحصول است.

عقل می‌گوید: امکان این برای خدا هست و هیچ مانعی هم ندارد. از همین طریق، اجماع را حجت دانسته است. راه مبانی کلامی مهدویت از این طریق و این معنا ایجاب می‌کند که در هر زمانی باید امامی وجود داشته باشد؛ چون اختلاف بشر همیشگی است. حال که اختلاف بشر همیشگی است، باید یک میزان الحق و

الباطل باشد که دست کم اجماع بر باطل نکنند. و اگر پیغمبر اکرم فرموده: لا تجتمع امتی علی الضلال، اگر صحیح باشد برای همین است. در واقع یک نفر کاملی در میان ما هست که نگذارد.

حال به یک مبنای کلامی منقول^{۱۱} دیگر می پردازیم که می تواند در مهدویت نوعی، مفید واقع شود. گرچه مهدویت نوعی از نظر ما باطل است و ما معتقدیم مهدویت در شخص حضرت مهدی (عج) مجسم است. آن مبنا این است که ما در قرآن می بینیم که خدا، دو نوع ولی در میان مردم دارد؛ ولی ظاهر و ولی مخفی. چنان این ولی، مخفی بوده که حتی نبی رسمی، آن را نمی شناخته است. داستان سوره کهف را بنگرید. البته ما خضر را نمی گوئیم؛ چون خضر در قرآن نیست. مصاحب موسی را می گوئیم. آن جا می بینیم که حضرت موسی عرض می کند: پروردگارا! یک نفر برای من برسان که من از او بهره بگیرم. وقتی موسی خدمت او می رسد، می گوید: من آمده ام، علی ان تعلمن مما علمت رشداً^{۱۲} بی کار هم نبوده است. فقط برای بعد هم ذخیره نشده است، در همان زمان هم فعالیت داشته است. شاید او دو سه ساعت بیشتر با حضرت موسی نبوده، ولی در همین دو سه ساعت، خدمات عظیمی برای جامعه کرده است. کشتی را نجات داد. البته جوری سوراخ کرد که صاحب کشتی ندید. اگر دیده بود که نمی گذاشت تصرفی کند. این کشتی هم خالی نبود؛ چون کشتی ای که می خواهد راه بیافتد، خالی نیست. زورق هایی بود که می رفت. او به گونه ای سوراخ می کند که آب می گیرد، ولی غرق نمی کند. بین سوراخ کردن تا این که ملک ببیند، چند کیلومتر بعد فاصله داشته است. می خواسته آب بالا بیاید و ملک کشتی را ببیند که پر از آب است و بگوید: این به چه درد می خورد، ولش کن. این چه ولی غایبی است که موسی هم نمی شناسد. مسأله ی کشتن آن پسر که از حیطه ی فکر ما بیرون است. آخر چگونه قصاص قبل از جنایت ممکن است؟ البته ما به همه ی این ها جواب گفته ایم. در این هم تصرفی کرد و موسی هم متحیر شد که: شما آدم می کشی؟ أقتلت نفساً زکیهً بغير نفس لقد جئت شیئاً نکراً.^{۱۳} از نظر موسی

که آن مقام را نداشته، مشکل است. دیوار را ساخت: تحته کنز فاراد ربک ان یبلغ
اشدهما... الی آخر. ۱۴

در تاریخ انبیا، دو نوع ولی بوده؛ ولی ظاهر و ولی غایب. ما ندیدیم یک سنی به
این ولایت اشکال کند. و حالا آیا این مسأله دلیل بر افضلیت مصاحب موسی بر
موسی است یا این که موسی افضل است، امّا آن ولی یک ولایت خاص داشته
است؟ کلمه‌ای امام امیرالمومنین علی علیه السلام در نهج البلاغه دارد به این مضمون: اللهم
لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوداً او خائفاً مغموراً. ۱۵ کلام حضرت
معلوم می‌کند که این یک چیز استمراری بوده است. حالا قرآن یکی را برای ما خبر
داده است که همان داستان مصاحب موسی باشد. چه مانعی دارد که الآن حضرت
مهدی جزء اولیاء باشد مانند مصاحب موسی. بی‌کار هم نیست، بلکه شب و روز کار
می‌کند.

در آخر، یک قصه‌ی کوچکی برای شما بگویم. ما در تهران مرکزی به نام
دارالتحفیظ القرآن الکریم داریم. من دیدم در شیعه، یک نقیصه‌ای هست. آمدیم در
سال ۱۳۵۰، این دارالتحفیظ را در خیابان ایران، پشت مجلس فعلی تأسیس کردیم.
۱۸ تا قاری را تربیت کرده بودم که الان قاری‌های معروفی شده‌اند. سال ۱۳۵۶ گفتیم
که این‌ها را برای عمره به مکه ببریم. حدود دو یا سه جزء قرآن را حفظ کرده بودند.
از عبدالباسط و منشاوی، تقلید می‌کردند. من هم گفتم حالا که می‌روم عمره یک
مقدار کتاب ببرم. کتاب‌هایی با قطع کوچک را در چمدانم جمع کردم. این ۱۸ نفر را
هم همراه خود برده بودم که این‌ها را ببریم تا در مکه و مدینه و مدرسه و تلویزیون و
رادیو، قرآن بخوانند. زمان شاه بود و روابط هم آن موقع بد نبود. به جدّه رسیدیم و
هوایما بالا بود. گفتم: من بروم پایین، این کتاب‌ها را از ما می‌گیرند. همان جا گفتم:
یارب المهدی! خودت کتاب‌های ما را نجات بده. آمدیم و من به هر کدام از این بچه‌ها
گفتم: چمدانها را ببرید از آن گمرک رد شوید. همه رد شدند و من این طرف مانده
بودم. همه تعجب می‌کردند که چرا آقا نمی‌آید ما را سوار ماشین کند و ببرد؟ من

دیدم که دیگر باید این چمدان‌ها را ببرم. کشیدم و آوردم روی سکو گذاشتم. می‌خواستم باز کنم که مأمور که گچی در دست داشت (برای ضربدر زدن به عنوان علامت کنترل) گفت: این دیده شده است. ضربدر را ببین. دیدم روی چمدان، ضربدر خورده است. این را کس دیگر دیده، دو سه نفر مأمور کنترل بودند. این تصرفات هست، چه از جانب خود حضرت یا ابدال و دوستان حضرت.

این‌ها همان مبانی است که تا این‌جا عرض کردیم. بله، ممکن است یک امام ظاهری باشد، ولی غایبی هم باشد. مانعی ندارد. من این را فقط برای این آوردم که گاهی، نبی هم ولی غایب رانمی‌شناسد و در جامعه اثر می‌گذارد. پس مبانی نقلی ما دو تا شد، با این تکمله‌ای که در آخر گفتیم تا یک مقدار برای آقایان شیرین‌تر باشد. نکته‌ای در پایان عرض کنیم و بحث مبانی در این مجلس تمام شود، مسأله‌ی غایت است. جهان برای چه خلق شده است؟ فعل خدا بی‌غایت نیست. این را به آن مبانی عقلانی امام زمان (عج) اضافه می‌کنیم که در واقع بیان سوم خواهد شد. اشاعره معتقدند که افعال خدا غایت ندارد؛ چون اگر غایت داشته باشد، محتاج می‌شود که برای غایت، آن کار را انجام دهد. ولی معتزله و امامیه معتقدند که فعل خدا بدون غایت نمی‌تواند باشد. اگر بدون غایت باشد، عبث لازم می‌آید. افحسبتم انما خلقناکم عبثاً.^{۱۶} اشتباه اشاعره این است که خیال می‌کنند غرض به فاعل بر می‌گردد. ولی نمی‌دانند که گاهی غرض عاید بر فاعل نیست. غرض، غرض خود فعل است. فعلش بی‌غرض نیست، نه این‌که خود خدا غرضی داشته باشد. فرق است بین این‌که بگوییم خدا غرض دارد؛ چون آن وقت تکامل لازم می‌آید و نقص دارد. یک موقع می‌گوییم: فعلش عبث نیست. بشر را آفریده است تا از نطفه به کمال برساند و این کمال، غرض فعل است نه غرض فاعل. آقایان چون فلسفه خوانده‌اند، می‌دانند که اگر غرض به فاعل برگردد، نشانه‌ی نقص فاعل است. اما اگر به فعل برگردد این نقص نیست. ما که در خدا قائل به اغراض هستیم، می‌گوییم: غرض، غرض فعل است نه فاعل. لیخرج الفعل من العبثية. این جهان برای چه آفریده شده؟ این

جهان برای حیوانات درنده، کمالی نیست. مسلماً کمال باید یک کمال عقلانی باشد که فاعل آن فعل، خدا باشد و آن را درک کند. خلاصه، یک موجود کاملی باشد. فعلاً این موجود کامل در روی زمین، بشر است. البته همه‌ی بشر نمی‌توانند غرض خدا باشند؛ چون بین این بشر، افراد غاصب و درنده خیلی است. مثلاً صدام. آیا می‌توانیم بگوییم که غرض از فعل خدا، صدام است؟ ناچار باید بگوییم جهان برای انسان کامل خلق شده است. انسان کامل هم مراتب دارد. هم ممکن است مرتبه‌ی ضعیفه‌اش، هدف باشد. هم ممکن است مرتبه‌ی قویه‌اش. ولی اگر مرتبه‌ی قویه‌اش ممکن است، چرا خلق نکند؟ منتها اگر دنیا با غایت باشد و فعل خدا غایتی باشد، باید این جهان در دامن خود، انسان کاملی را پرورش دهد؛ چون جهان برای او خلق شده است. اگر می‌گوید: سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض. ^{۱۷} مانع ندارد لکم بگوید. مثل این است که درباره‌ی بنی اسرائیل می‌گوید: و جعلکم ملوکاً. ^{۱۸} بنی اسرائیل کی ملوک شدند؟ بنی اسرائیل دو سه تا ملوک شدند، ولی به همه‌شان می‌گوید: و جعلکم ملوکاً. فعل را به همه نسبت می‌دهد. این و سخر لکم هم انسان‌های پاکدامن و کامل اند که بقیه در پرتو آن‌ها نان می‌خورند. انسان کامل، مراتب دارد. مرتبه‌ی کاملش، مرتبه‌ی امامت است. اگر معصوم این‌گونه نباشد، فعل یا غایت ندارد یا این‌که غایت کامل ندارد؟ لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر. ^{۱۹} طبیعت آدم را تکریم بخشید، ولی گاهی بشر از این تکریم بهره نگرفت. خودش را در اسفل سافلین قرار داد. چکیده‌ی سخن این‌که در این مجلس، سه برهان عقلانی را برای مهدویت بیان کردیم. اول این‌که فیض معنوی است و محرومیت ما ظلمی بر ماست. دوم، قاعده‌ی لطف. سوم، انسان کامل غرض آفرینش است. (البته غرض از فعل است، نه غرض از فاعل).

پرسش: آیا هر خلقتی که صورت می‌گیرد، لازم است انسان کاملی باشد؟

پاسخ: بله. خلقت ادامه دارد، خلقت انتها ندارد. مسلماً هر خلقتی که صورت می‌گیرد، بدون غایت نیست، مگر این‌که عالم منظومه‌ی شمسی فرو نشیند. سه بیان

هم درباره‌ی مبانی کلامی نقلی طرح شد. یکی، روایات اثنی عشر با آن شرایط که گفتیم. دوم، روایاتی که درباره‌ی خود حضرت مهدی (عج) است. سوم، وقتی به قرآن و کلام حضرت مهدی (عج) مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که همیشه اولیاء ظاهر نبودند. گاهی ظاهر و گاهی مخفی بوده‌اند. هیچ مانعی ندارد که امام زمان (عج) جزو اولیای مخفی باشد.

به هر حال ما باید خیزش علمی بیشتری درباره‌ی حضرت ولی عصر (عج) داشته باشیم. هم از نظر تاریخ، هم از نظر آیات و روایات و بیشتر از نظر تاریخ. این نه به معنای این است که گذشتگان ما کوتاهی کرده‌اند. بینی و بین الله، در قرن چهارم که شیخ صدوق رحمته الله علیه، کمال الدین را نوشته، پاسخ همه‌ی این شبهات در آن جا هست. بعدها هر کسی، هر چه نوشته، از او گرفته است. شیخ طوسی هم کتاب الغیبة خود را از او گرفته است. او اساس را آورده است. اخیراً هم کتاب منتخب الاثر در آمده که کتاب خوبی است.

پرسش: آیا ما به امام، اضطرار داریم؟

پاسخ: اگر گفتیم امام، غایت فعل است، قطعاً اضطرار است. فعل بدون غایت، لغو است و کار لغو از خدا سر نمی‌زند.

پرسش: می‌توان گفت؛ امامی هست مثلاً آبی وجود دارد، اما من تشنه‌ام نیست؟

پاسخ: چنین خیال نمی‌کنم، امروزه نه تنها ما، که جهان هم تشنه است. به جهت این که غایت این جهان، امام زمان (عج) است و اگر این غایت نباشد، جهانی نیست. آن روایات که می‌گوید: بیمنه رزق الوری،^{۲۰} به این معناست که این‌ها غایت فعل‌اند. جهان تشنه هست یا نیست، دلیل نمی‌شود. جهان، تشنه‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم نبود. عرب‌ها می‌گفتند: برو، ما تشنه نیستیم، با این حال، خدا او را فرستاد. گاهی شما خود را نمی‌شناسید و اشتهای کاذب را با اشتهای صادق مخلوط می‌کنید. عرب‌ها می‌گفتند: ما نیازی نداریم. شما جایی دیگر بروید. کما این که به حضرت لوط گفتند: اگر این کار را نکنی، ما تو را از این کشور بیرون می‌کنیم یا تو را رجم می‌کنیم. اشتهای

نداشتن، دلیل بر بطلان نیست. ما نیازهای خودمان را نشناخته ایم.
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

▽
پی نوشت ها:

- ۱- صحیح مسلم، ج ۶ ص ۳.
- ۲- همان.
- ۳- همان صص ۳-۴.
- ۴- مستدرک صحیحین، کتاب معرفة الصحابه، ج ۳، صص ۶۱۷-۶۱۸.
- ۵- همان.
- ۶- اضواء علی عقائد الشيعة الامامية و...، جعفر سبحانی، ص ۱۰۶.
- ۷- تاریخ الخلفاء، ص ۱۰.
«لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي فيملأها عدلاً كما ملئت جوراً...»، منتخب الاثر، باب ۲۵، ج ۱.
- ۹- نساء، ۱۵۸.
- ۱۰- بقره، ۱۲۴.
- ۱۱- مطلب ذکر شده صرفاً برای رفع استبعاد غیبت حضرت مهدی (عج) است.
- ۱۲- کهف، ۸۲.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- همان.
- ۱۵- نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.
- ۱۶- مؤمنون، ۲۳.
- ۱۷- جائیه، ۱۳.
- ۱۸- مائده، ۲۰.
- ۱۹- اسراء، ۷۰.
- ۲۰- دعای عدیله، مفاتیح الجنان.